



حسین (ع) امروز کجاست ، چه می کند و چه می گوید؟

ششم محرم الحرام سال ۶۱ هجری قمری پیوستن نیروهای ابن زیاد به سپاه عمر سعد در روز ششم محرم الحرام حصین بن تمیم با چهار هزار نفر، حجازین ابجر عجلي با هزار نفر و یزید بن حارث با هشتصد نفر وارد کربلا شدند تا به سپاه عمر سعد بپیوندند.

ششم محرم الحرام سال ۶۱ هجری قمری پیوستن نیروهای ابن زیاد به سپاه عمر سعد در روز ششم محرم الحرام حصین بن تمیم با چهار هزار نفر، حجازین ابجر عجلي با هزار نفر و یزید بن حارث با هشتصد نفر وارد کربلا شدند تا به سپاه عمر سعد بپیوندند. در این روز بود که ابن زیاد بر کوفه دیدبانی گماشت تا مبادا کسی از شهر به کمک امام برود سپس میان خود و اردوی عمر بن سعد سوارانی تیز رو گماشت که پیوسته اخبار را گزارش می دادند در این روز بیست هزار سوار نزد آن ملعون جمع شد و موافق بعضی از روایات، پیوسته لشکر آمد تا به تدریج سی هزار سوار نزد عمر جمع شد و ابن زیاد برای پسر سعد نوشت که عذری برای تو نگذاشتم در باب لشکر باید مردانه باشی و آنچه واقع می شود در هر صبح و شام مرا خبر دهی. در روز ششم ماه محرم، فراس بن جعد که در سپاه امام حسین (ع) حضور داشت وقتی اوضاع را دشوار دید از ادامه همراهی ترسید حضرت به او اجازه بازگشت داد و ی شبانه به کوفه بازگشت. در این روز عمرو بن قرطه انصاری به کاروان کربلا پیوست او از شهدای کربلاست پدر او از اصحاب امام علی (ع) و از خزرجیانی بود که به کوفه آمد و آنجا ماندگار شد و در رکاب علی (ع) با دشمنان جنگید.

امام در گفتگوهایش با عمر سعد او را برای مکالمه می فرستاد و او جواب می آورد تا آنکه شمر از کوفه آمد و این مذاکره قطع شد. زمانی که وضعیت مشکل شد امام حسین (ع) عمرو بن قرطه انصاری را به سوی عمر سعد فرستاد تا از او ملاقات بخواهد و به او بگوید که وی می خواهد او را بین دو لشکر ملاقات کند در نتیجه امام حسین (ع) و عمر بن سعد بین دو لشکر به صحبت نشستند. امام (ع) به او فرمود: وای بر تو ای پسر سعد، آیا تقوای خدایی را که به سوی او بازمی گردی پیشه نمی سازی؟ آیا با من می جنگی، در حالی که می دانی پسر چه کسی هستم؟ این گروه را رها کن و به من ملحق شو که به خدا قسم این برای تو بهتر است عمر سعد گفت می ترسم خانه ام ویران شود امام فرمود من آن را می سازم.

عمر سعد گفت: می ترسم که مالم گرفته شود امام فرمود: از آن بهتر از مالم در حجاز به تو می دهم. عمر سعد گفت: من عیال دارم و برای آنها می ترسم امام ساکت شدند و جواب او را ندادند. آنگاه امام از او منصرف شد و در حالی که می گفت: تو را چه شده است؟ خداوند در بستر خواب سرت را قطع کند و در رستخیز تو را نیامرزد. امیدوارم از گندم عراق چنان نخوری عمر سعد به استهزاء گفت: اگر از گندم عراق بهره مند نشوم جوهایش را کفایت کند. همچنین در این روز حبیب بن مظاهر به آن حضرت عرض کرد

یابن رسول الله در این نزدیکی طائفه ای از بنی اسد سکونت دارند که اگر اجازه دهی من نزد آنها روم و ایشان را به سوی تو دعوت کنم. شاید خداوند شر این گروه را از تو با حضور بنی اسد در کربلا دفع کند امام اجازه داد و حبیب بن مظاهر شبانگاه بیرون آمد و نزد آنها رفت و آنها را به یاری امام حسین (ع) فرا خواند و گفت: چون شما قوم و عشیره من هستید شما را به این راه خیر راهنمایی می کنم، امروز از من فرمان برید و به یاری او بشتابید تا شرف دنیا و آخرت از آن شما باشد.

در این هنگام مردی از بنی اسد که او را عبدالله بن بشر می نامیدند به پاخواست و گفت: من اولین کسی هستم که این دعوت را اجابت می کنم آنگاه مردان قبیله که تعدادشان به نود نفر می رسید بپا خواستند و برای یاری امام حرکت کردند. در آن هنگام مردی نزد عمر بن سعد رفته و او را از جریان کار آگاه کرد و او مردی را به نام ارزق با چهارصد سوار بسوی آن گروه روانه ساخت و در دل شب سواران ابن سعد در کنار فرات راه را بر آنها گرفتند در حالیکه با امام فاصله چندانی نداشتند. طائفه بنی اسد با سواران ابن سعد در آویختند، حبیب بن مظاهر بر ارزق بانگ زد که: وای بر تو بگذار دیگری غیر از تو این مظلوم را برگران بگیرد.

هنگامی که طائفه بنی اسد دانستند که تاب مقاومت با آن گروه را ندارند در سیاهی شب پراکنده شدند و به قبیله خود بازگشتند و شبانه از محل خود کوچ کردند که مبادا عمر بن سعد شبانه بر آنها بتازد، حبیب بن مظاهر به خدمت امام آمد و جریان را گفت: امام حسین (ع) فرمود: لاحول و لا قوة الا بالله.

* هفتم محرم الحرام سال ۶۱ هجری قمری

بستن شریعه فرات

در این روز عیدالله بن زیاد نامه ای به نزد عمر بن سعد فرستاد و

به او دستور داد تا با سپاهیان خود بین امام حسین (ع) و اصحابش و آب فرات فاصله ایجاد کرده و اجازه نوشیدن حتی یک قطره آب را به امام ندهند، همانگونه که از دادن آب به عثمان بن نعمان خودداری شد.

عمر بن سعد نیز فوراً عمرو بن حجاج را با پانصد سوار در کنار شریعه فرات مستقر کرد و مانع دسترسی امام حسین (ع) و یارانش به آب

شدند و این رفتار غیرانسانی سه روز قبل از شهادت حضرت صورت گرفت در این هنگام مردی به نام عبدالله بن حصین ازادی که از قبیله بجیله بود فریاد برداشت که ای حسین! این آب را دیگر سان رنگ آسمانی نخواهی دید! به خدا سوگند که قطره‌ای از آن را نخواهی آشامید تا از عطش جان دهی!

امام حسین (ع) فرمود: خدایا! او را از تشنگی بکش و هرگز او را مشمول رحمت خود قرار مده! حمید بن مسلم می‌گوید به خدا سوگند که پس از این گفتگو به دیدار او رفتم در حالی که بیمار بود، قسم به آن خدایی که جز او پروردگاری نیست، دیدم که عبدالله بن حصین آنقدر آب می‌آشامید تا شکمش بالا آمد!

و باز فریاد می‌زد العطش! باز آب می‌خورد تا شکمش آماس می‌کرد ولی سیراب نمی‌شد و چنین بود تا جان داد.

در این روز بود که خبر رسیدن مسلم بن عوسجه که شبانه از کوفه به کربلا آمده و خود را به سپاه امام رساند، اصحاب و یاران را خوشحال و شادمان کرد مسلم اولین شهید عاشورا است که در حمله نخست به شهادت رسید.

پیرمردی بزرگوار از طائفه بنی‌اسد و از چهره‌های درخشان کوفه و از هواداران اهل بیت (ع) بود از اصحاب پیامبر (ص) و از مسلمانان باسابقه به شمار می‌رفت و از آن حضرت هم روایت شده است که پارسا، شجاع و سوارکاری نامی بود.